

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال محقق نائینی علی ما فی بعض تقریرات بحثه الشریف هست برای این که در این صورتی که دفعهً واحدهً مکروهی که بر احد البیعین اکراه شده بود دفعهً واحدهً هر دو بیع را انجام می‌دهد این بیعها صحیح است.

حاصل برهانی که ایشان اقامه فرموده است این است که در این جا هیچ کدام از این دو بیع، اکراهی واقع نشده و هر دو بیع غیر اکراهی هست. و وقتی بیع غیر اکراهی شد مشمول ادله صحت است و بنابراین صحیح است. حالا چرا می‌گوییم هیچ یک از اینها اکراهی نیست؟ چند تا مقدمه را ضمیمه می‌فرمایند و اثبات می‌کنند این مطلب را.

مقدمه‌ی اول این است که بالضروره در این جا این جور نیست که این شخص مکروه دو تا اراده‌ی مجزاً داشته باشد یکی نسبت به این متاع و یکی نسبت به آن متاع. این اراده از یک مبادی خاصی سرچشمه گرفته باشد. آن اراده هم از یک مبادی خاصی سرچشمه گرفته باشد. تا ما بگوییم که بیع یکی از اینها که اراده کرده منشأ آن اکراه مکروه است. و چون منشأ این اراده اکراه مکروه هست پس او می‌شود مکروه علیه و آن دیگری منشأ آن اکراه مکروه نیست، بلکه مبادی نفس خودش است که خودش دوست داشته و خواسته، روی کسر و انکساراتی که کرده، محاسباتی که کرده، اراده کرده. بنابراین یک دانه از این بیعها معلول اراده‌ای است که آن اراده منبعث از اکراه هست و یکی از این بیعها منبعث هست از اراده‌ای که آن اراده منبعث از اکراه نیست بلکه از محاسبات خود شخص است و قهراً چون این چنینی است، خب یکی از اینها اکراهی هست و باطل است یکی دیگر آنها را مثلاً می‌توانیم بگوییم که باطل نیست. حالا این جور بالضروره نیست دو تا اراده در این جا، دو تا اراده‌ی مستقل نسبت به هر یکی از اینها وجود ندارد. بلکه (مقدمه‌ی ثانی) در این جا او اراده کرده است بیع این دو متاع را معاً و دفعهً واحده، این را اراده کرده، این مجموعه را اراده کرده که این مجموع را بفروشد. این اراده‌ای که به این مجموع تعلّق می‌گیرد، قطعاً منبعث از اکراه مکروه نیست. چون آن بر این اکراه نکرده. و همین اراده‌ی به بیع مجموعی که می‌گوییم منبعث از اکراه مکروه نیست چون بر این اکراه نکرده است همین اراده‌ی انجام مجموع موجب ضمناً اراده‌ی این و آن می‌شود. که هم این را بفروشد و هم آن را بفروشد. و وزان مقام، وزان این است که یک کسی اراده می‌کند یک فعل ذات اجزاء، یک فعل ذو اجزاء را انجام بدهد. مثلاً کسی که اراده می‌کند نماز بخواند همان اراده‌ی نماز باعث می‌شود که از او اجزاء نماز سر بزند. نه این که یک اراده می‌کند که نماز بخواند بعد برای تکبیرة الاحرام یک اراده، برای قرائت یک اراده، بلکه بگوییم نه، خب خود تکبیرة الاحرام هم اجزایی دارد دیگر، همزه اش با یک اراده است، کاف آن با یک اراده

است، بآ آن با یک اراده است، راء آن با یک اراده است، قرائت هم که دارای اجزاء هست. این جور نیست، به همان نفس آن اراده‌ی واحده که می‌گوید این مجموع را می‌خواهم انجام بدهم، اراده‌ی به مجموع باعث می‌شود که اجزاء هم انجام بشود، به نفس آن اراده، و این که می‌گویند هر کدام اراده‌ی ضمنی دارد مقصود همین است. نه این که مقصود این باشد که هر کدام جدا جدا اراده‌ای دارند. و این جا مجموع البیعین را اراده کرده. این بیعین می‌شود مثل اجزاء الصلاة. پس بنابراین این فروش اجزاء این مجموعه، که این بیع و آن بیع باشد، این اجزاء این مجموعه که این بیع و آن بیع باشد، این انبعاث پیدا کرده و تحقق پیدا کرده از اراده‌ی این مجموع. اراده‌ی این مجموع هم که از اکراه مکره سرچشمه نمی‌گیرد. پس بنابراین در این جا ما بیعی نداریم که بر اثر اکراه محقق شده باشد. این دو بیع که محقق شده بر اثر اراده‌ی المجموع محقق شده. اراده‌ی المجموع هم از اکراه مکره تحقق پیدا نکرده. چون آن بر این اکراه نکرده.

پس بنابراین ثبت المطلوب که ما در این جا بیع مکرهی نداریم. و وقتی بیع مکره نداریم پس کلا البیعین می‌شود صحیح. «و لیس ههنا ارادتين مستقلین إحداهما وتعلّقة بما أُكْرِه عليه و الأخرى الى ما يُقارنه فی البیع حتی يُقال کُلُّ واحدةٍ منهما عن باعٍ غیر باعٍ الاخری» بگوئی یک اراده‌ای ... این بیع نشأت گرفته از یک مبادی‌ای که غیر از مبادی‌ای است که اراده‌ی آن بیع از آن نشأت گرفته. یکی نشأت گرفته از مبادی‌ای که محاسبات خود شخص است یکی نشأت گرفته از اکراه مکره.

س: ...

ج: نه دو شیء را فروخته دیگر. به انشاء واحد.

«بل المجموع» که این بیعین باشد، «متعلّق ارادة واحدة و تلك الارادة متعلّقة بالمجموع» و باز در عبارت دیگر می‌فرمایند که «فتكون الاجزاء صادرةً بعین ارادة الكلّ و هذا معنی كون ارادة الاجزاء ضمن ارادة الكلّ» این ضمنی که این جا می‌گوییم غیر از ضمنی هست که جاهای دیگر گفته می‌شود. چون اراده که دارای ابعاض نیست یک بسیط است.

س: ...

ج: بله

این که می‌گویید ضمن آن، در حقیقت این است. و الا این ابعاض یک مجموعه به نفس اراده‌ای که به مجموع خورده که آن امر بسیط است اراده یک امر بسیط است به نفس آن این‌ها دارد انجام می‌شود.

س: ...

ج: اراده شدند.

س: نه این که می‌گویید اراده ...

ج: اراده‌ی مستقل ندارد بله.

همان اراده‌ای که به کل می‌خورد همان اراده باعث می‌شود که این‌ها وجوب پیدا می‌کنند. اگر می‌گوییم ضمن، مقصود همین است. نه چیز دیگری. خب این برهانی است که ایشان

اقامه فرمودند.

این برهان را مرحوم آقای اصفهانی قدس سره، نام نبردند ولی این جوری تلخیص کردند، فرمودند که «و فی قبال هذا الوجه» که آن وجهی که ایشان می‌فرمایند این بیع‌ها هر دو صحیح نیست «و وجه آخر به یصحّ البیعان الواقعان دفعة واحدة و هو أنّ بیعهما معاً فعل واحد منبعث عن قصد واحد» این یک کار است از یک اراده و یک قصد هم نشأت گرفته.

س: ...

ج: نه کاری به اراده واحد ندارد.

س: ... الواحد لا یصدر الا عن واحد، ... سیاقش فاعل واحد است دیگر، آقای اصفهانی هم ...

ج: خب حالا توی دلش این باشد الان توی عبارتش این را نفرموده، شاید باشد که ...

س: ...

ج: نه. ممکن است این‌جا روی قاعده‌ی الواحد لا یصدر الا من واحد

س: ...

ج: بله، ممکن است نه، وجدان است این‌جا این جوری هست ولو این‌که ممکن است که سربرزند، کسی ممکن است.

خب «فعل الواحد منبعث عن قصد واحد، منبعث عن غرض واحد» آن فعل واحد منبعث از قصد واحد است که این قصد واحد خودش منبعث از غرض و داعی واحد است. «و لیس هو اکراه لغیر» حالا آن سر منشأ اصلی که این قصد من را منقذ کرده در نفس من، آن چیزی که این را ایجاد کرده در نفس من اکراه مکره نمی‌شود باشد چون این را نخواستنه که، این فعل را نخواستنه. «و لیس هو اکراه الغیر حیث إنّ لم یترک بیعهما معاً بل بیع احدهما علی البذل» او این را خواسته. پس بنابراین این یک منشأ دیگری دارد. منشأ آن اکراه مکره نیست. خب این همان بیان آقای نائینی است دیگر، منتهی دیگر تلخیص شده و به این شکل بیان شده.

خب در قبال فرمایش آقای نائینی مطالبی وجود دارد که باید مورد تأمل و بررسی قرار بگیرد. یکی این است که... یعنی اشکالات نقضی است. که اگر این فرمایش شما درست باشد یک جاهایی نمی‌توانیم مسئله را تحلیل کنیم، مثلاً اگر مولا امر کرده است به این‌که ستن مسکیناً را اطعام بکن، این آمد هفتاد مسکین یا صد مسکین را اطعام کرد. به اطعام واحد. آیا این‌جا آن کفاره‌ی ستن مسکیناً را داده یا نداده؟ خب شما ممکن است که به همین بیان این جوری بگویید، بگوید وقتی صد تا را، این مجموعه را قصد می‌کند اطعام بکند، این مجموعه‌ی صد تا را، مثلاً اطعام هم حالا فرض کنید به این‌که پولش را نقداً بدهد می‌ریزد، یک مرتبه‌ای پول بحساب همه ریخته می‌شود دفعة واحدة. خب در این‌جا این مجموعه را قصد کرده، مولا گفته بود شصت تا، این صد تا را قصد کرده، وقتی مجموع شد، شما می‌فرمایید که کل واحد واحد اراده‌ی مستقل ندارد. همین که اراده کرد به صد تا اطعام بکند، به صد تا مثلاً پول بدهد، این اراده‌ی این که به صد تا بدهد باعث

شده که به این به این بدهد. دیگر هر کدام اراده‌ی جدا ندارد.

خب پس منشأ این که به این صد تا می‌دهد این است که اراده کرده به صد نفر بدهد به این مجموع بدهد. این مجموع هم از چه تراوش نمی‌تواند بکند به قول شما؟ از امر مولا که گفته سئین مسکیناً پول به آن‌ها بده، از آن تراوش نمی‌تواند بکند، چون این را نخواستہ که. مثل این که این‌جا می‌فرماید بیع هر دو را نخواستہ که، بیع یکی را خواسته. خب بیع همه را نخواستہ. پس بنابراین این اطاعت آن صد تا نمی‌شود بخصوص که اگر شما بفرمایید که قصد قربت هم لازم است یا قصد امر هم لازم است.

خب و حال این که فقہیاً و بحسب ارتکاز عرفی و متشرعی و عقلائی، یعنی نیست این جا... می‌گویند آن تکلیفش را انجام داده دیگر. و حال این که طبق این تحلیل سؤال است که چه جور شد پس این‌جا؟

س: اگر به قصد ... اما این که اکراه تعلّق نمی‌گیرد بخاطر این که مجموع ... غیر واحد است ولی می‌تواند امر مکره علت ...

ج: همین. این جور می‌گوییم.

س: اگر مصحح فقط قصد امتثال امر است امر خورده به سئین نخورده به هفتاد تا، فلذا نمی‌تواند ...

ج: البته به سئین به شرط لا نخورده. آن را هم نمی‌گوییم.

س: آن را هم نمی‌گوییم. اما اگر بگوییم مبّرر و مصحح قربات و لو قصد قربت است قصد قربت کردن غیر از بحث قصد امتثال امر است. تو قصد امتثال امر فقط ...

ج: قصد قربت یعنی چی؟ یعنی آن را که مولا خواسته. شما می‌گویید آن را که مولا خواسته شصت تا هست.

س: نه قصد امتثال امر نه، قصد قربت. ...

ج: قصد قربت. حالا شما برای این که ما نخواهیم خیلی ردّ و بدل بشود حالا آن صورت. که کسی قصد امتثال امر می‌خواهد بکند. و کسی هم که می‌گوید قربت به امتثال امر است. بعضی از بزرگان گفتند دیگر، گفتند قصد قربت فقط به امتثال امر است. محبوبیت و فلان و این‌ها فایده‌ای ندارد. صاحب جواهر مثلاً از آن‌هاست. می‌گوید قصد امتثال امر باید بکنید. توی خمس مثلاً می‌گوید قصد قربت می‌خواهد. توی زکات می‌گوید قصد قربت مثلاً می‌خواهد. خب حالا یک پنجم را می‌خواهد دو پنجم بده. چه جوری قصد می‌کند؟ این مجموع است دیگر. می‌گوید آقا ... آن‌جا همین حرف‌ها می‌آید، این مجموعی که داری عطا می‌کنی، این مجموع هر کدام از این‌ها این جور نیست که اراده‌ی مستقلّه داشته باشد. چون مجموع است. بلکه به نفس اراده‌ی متعلّقه‌ی به مجموع این اجزاء انجام می‌شود.

س: و آن را هم که خدا نخواستہ.

ج: و اراده‌ی شما به مجموع منبعث امر از خدا نیست چون امر خدای متعال به مجموع نبود. پس اگر یک جای دیگر است این برهان این را می‌گوید دیگر، این برهان اگر بخواهد

درست باشد لازمه آن این است.

س: ...

ج: نه نقض را باید شما جایی بگیرید که ... حالا نقض را قبول می‌کنید دیگر، حالا بگو این‌جا.

س: ...

ج: نه بابا مینا، مینا را قبول نداریم یعنی چی؟ شما ...

س: ...

ج: نه اگر کسی بیاید استفتاء کند از حضرت‌عالی، بگوید من قصد امثال امر کردم، هیچ چیز دیگری در نظرم نبود. این کفاره را دادم یا ندادم؟ شما باید اگر این‌جوری هست بگویی نه آقا باطل است یک دفعه دیگر بده.

س: قصد امثال امر را که همه قبول دارند.

ج: همین دیگر، می‌خواهم بگویم شما این

س: بعضی‌ها اختصاصی می‌دانند.

ج: بله فوقش این است که می‌گویید من منحصر در این نمی‌دانم. اما این صورت را، اگر کسی حالا آمد این صورت را انجام داد می‌گویید باطل است؟

س: ...

ج: خب بگویید.

س: می‌گویم قصد امثال امر قصد قربت هم توی آن هست. ... بخاطر محبویت عند المولا انجام می‌دهیم. و محبویت عند المولا مصحح می‌شود. این فقط اشکال بنابر آن نظر کسی است که می‌گوید فقط مصحح قصد امثال امر است. ...

س: ...

س: هست ضمناً هست. وقتی اعم می‌آید اخص هم هست. صد می‌آید نود هم هست. وقتی شما می‌گویید من مطلق ...

ج: قرب مگر به این نیست که ما یحبه المولا، ما امر به المولا؟ آن را انجام بدهی؟ ما امر به المولا که شصت تا هست نه صد تا. این فعل شما این مصداق ما امر به المولا نیست.

س: جواب ما را بفرمایید، آیا مصحح قربات می‌خواهید انحصار بدهید در امثال امر؟ قبول می‌کنیم. اما اگر حرفی که آن‌جا می‌زنید ...

ج: نه نقض این است که این صورت فقهاً صحیح است و کسی نمی‌تواند بگوید صحیح نیست. ولو صور دیگر هم درست باشد. و حال این‌که اگر این برهان درست باشد باید فقهاً این صورت درست نباشد. این یک، نقض دیگری که باز این‌جا وجود دارد آن این

است که اگر مکره اکراه به امر معین کرد به بیع معین، گفت این ماشینت را بفروش، این ماشین. این آمد این ماشین و ماشین دیگرش را معاً فروخت. باید شما این‌جا بفرمایید که هر دو صحیح است با این‌که آن معین هم بوده. باز به همان نفس آن بیان. که الان که مجموع را دارد می‌فروشد، این مجموع را که داری می‌فروشی، این مجموع مورد اکراه مکره نیست پس اراده‌ی شما نسبت به این فعل فروختن مجموع لم ينشأ من إكراه المکره. و بیع آن ماشین معین و آن ماشین دیگری که شما ضمیمه کردی، هر دوی این‌ها اراده‌ی خاص دیگر این‌جا ندارد مستقل ندارد. به نفس آن اراده‌ی مجموع دارد فروخته می‌شود. و چون یک مجموع است اجزاء آن مجموع به نفس اراده‌ی واحده‌ی متعلقه‌ی به مجموع محقق می‌شود. از عزیزان سر می‌زند.

پس هم آن بیع معینه، و هم آن غیر معینه هر دو به غیر اکراه محقق شده پس باید بگویید که صحیح است. و حال این‌که این هم از نظر ذوق فقهی مستبعد است که گفته بشود که این‌جا حتی در این صورت معین ... البته مسئله‌ی این بعداً خواهد آمد، که اگر در این صورت ضمیمه بکند آن‌جا معمولاً آقایان فرمودند که آن بیع معینه باطل است. اگر این برهان درست باشد ... این‌ها سؤالات نقضی.

و اما حلاً. در حلاً حقیقت امر چیست؟ آیا ضمّ اراده‌هاست؟ یا نه یک اراده هست و همان یک اراده دیگر باعث می‌شود این‌ها را انجام بدهد، همان در حالات ذات اجزاء را داریم عرض می‌کنیم. اگر شما اراده کردید، حالا مثلاً یک کاری را انجام بدهید که مقدماتی نیاز دارد. اراده‌ی ذی‌المقدمه همان اراده با همان اراده مقدمات هم انجام می‌شود؟ یا چون شما می‌بینید که این ذی‌المقدمه لا يتحقق الا به آن مقدمات و يتوقف وجوده بر آن مقدمات، توجه به این امر باعث می‌شود که انقذاج اراده‌ی دیگری نسبت به او بشود، به او بشود، به او بشود. یعنی ترشح ارادات است به تعبیری، زائیده می‌شود از این‌که این ... یک مجموعه هم که می‌خواهند انجام بدهند، بله اراده می‌کند این مجموعه را انجام بدهد. ولی می‌بیند تحقق المجموع لا يُمكن الا به این این این. فلذا مقدمات را تقسیم کردند به مقدمات خارجی و داخلی. این اجزاء هر کدام مقدمه است تا این‌که کنار هم قرار بگیرند کل درست بشود. آن مجموع درست بشود. آیا در این‌جا این‌جوری هست؟ حداقل این است که برهانی این‌جا اقامه نشد بر این‌که ما این را بگوییم و این احتمال را رد نکنیم و بگوییم که نه وقتی که توجه به مجموع می‌کند و می‌بیند این مجموعه غیر قابل تحقق است الا به این اجزاء، پس در اثر این یک ... برای این اجزاء هم اراده‌ها تحقق پیدا می‌کند.

س: یعنی شما نمی‌خواهید اقامه برهان بفرمایید؟ می‌خواهید ... وجداناً اراده‌های متعدد ...

ج: می‌شود یعنی تصور که می‌توانیم بکنیم؟

س: بله.

ج: حالا یکی این است که حالا دو جور می‌شود این مطلب را بیان کرد. یکی این است که هر دو قابل تصویر معینی برای فرمایش شما نیست که بخواهد این‌جور اقامه‌ی برهان بکند، بله ممکن است این‌که شما می‌فرمایید قابل تصویر است این هم قابل تصویر است که بگوییم لعل نفس این‌جوری می‌شود که این‌که در مقدمات خارجی این است که از این‌که من اراده کردم بالای پشت‌بام باشم و بعد می‌بینم بالای پشت‌بام بودن نمی‌شود الا به این‌که نصب سلّم بکنم. خب اراده در نفس من منقذ می‌شود که نصب سلّم بکنم. و

بعد پله پله پا بگذارم بروم بالا. چون آن را می بینم يتوقّف بر این. این جا هم وقتی اراده‌ی مجموع کرد چیزی که ذات اجزاء هست و مرکب است از اجزاء و می بیند این مرکب حاصل نمی‌شود الا به این که این اجزاء را انجام بده، این توقف را می بیند، فلذاست که انقذاج داعی می‌شود که این جزء را انجام بدهم آن جزء را انجام بدهم، آن جزء را انجام بدهم. و تخاصی نداریم از این که بگویم بله در نماز مثلاً برای هر کلمه‌ای یک اراده است منتها این اراده‌ها که این جوری نیست که ... این‌ها اتوماتیک یک حالتی دارد که چه می‌شود دیگر، مؤونه‌ای ندارد، تسلسلی هم لازم نمی‌آید که.

س: جدا جدا؟

ج: جدا جدا به چه معنا؟

س: اراده‌ی ضمنی را که ایشان هم قبول کرده ...

ج: الان عرض می‌کنم.

ببینید شما جدا جدا دارید کیف مسموع درست می‌کنید به هم می‌چسبانید کلمه درست می‌شود.

س: ...

ج: نه می‌دانم نه ولی این استبعاد که ندارد که ... این قدرت را خدای متعال داده مثل کارخانه‌ای که همین‌طور ... شما یک همزه یک کیف مسموع است ایجادش دارید می‌کنید. با حرکت باز دمی که دارید و باز زبانی که خدا قرار داده این‌ها، بله همزه را جدا درست می‌کنید، کاف را جدا درست می‌کنید، باء را جدا درست می‌کنید، راء را جدا درست می‌کنید، هر کدام از این‌ها هم فعل اختیاری شما هست. و بله آن اراده‌ی کل اگر نبود از آن ترشح نمی‌کرد اراده‌های دیگر. اما آن منشأ می‌شود اراده‌های دیگر در نفس هی درست بشود. آن توقف ...

س: می‌شود این‌طور تبیینش کرد که ما ... یعنی آن برهان به معنای خاصش را که نمی‌توانیم این‌جا اقامه بکنیم ولی بگویم واقعاً وقتی به نفس مراجعه می‌کنیم بعد از این که عمل را انجام داد، به او می‌گوییم آقا شما آن وقتی که همزه را اداء می‌کردی ... چون اراده هیچ معنایی جز خاص نفس ندارد. طلب نفس، اراده همان طلب نفس است. آیا شما آن همزه را طلب کرده بودید؟

ج: قبول نداریم این را. اراده غیر از طلب نفس است.

س: به هر حال می‌گوید ... می‌گوییم آقا اگر نفس سؤال بکند که آقا شما آن همزه را هم به طور خاص می‌خواستی یا نمی‌خواستی؟ می‌گوید بله می‌خواستم.

س: ... من می‌خواهم یک آدم درست بکنم. ...

س: می‌خواستم ولی منضمّاً به بقیه، به شرطی که بقیه به آن منضم بشوند ولی خودش را هم می‌خواستم.

س: آن چیزی که حاج آقا به ذهن ما می‌رسد این است یا مرکب، مرکب حقیقی است یا

مرکب، مرکب غیر حقیقی است. ولو ترکب حقیقی به ترکب یک مفهوم شرعی باشد مثل ... وقتی شما خودت می‌آیی توی امور خارجی، وقتی من می‌خواهم عبا درست بکنم این ... آن شوق من، آن اراده‌ی من، آن داعی من تحقق یک عبا هست. این ضمن تعارفی‌هایی که من می‌خواهم ایجاد بکنم به تک تک تار و پود آن، من اراده‌ی مستقل غیر از آن ندارم.

س: می‌خواهی یا نمی‌خواهی؟

س: بله می‌خواهم، ضمناً تار و پود را من تک تک آن را اراده می‌کنم بخاطر ... و به عنوان مرآت آن ضمن در آن کل دارم می‌گیرم. همه را ... اما در مرکب‌های غیر ... مثل همین بیع منضمّاً. این با ضمیمه که مثلاً من یک چیزی را ضمیمه‌ی چیز دیگری می‌فروشم من که دو تا چیز دارم می‌فروشم یعنی هم من می‌خواهم ماشین را بفروشم، هم می‌خواهم خانه را بفروشم. این‌ها مرکب حقیقی نیست، مرکب مجازی است. من با هم ترکیبش کردم. مجازاً گفتم ... در این‌جا بله دو تا ارادتين می‌خواهد وقتی من دو تا چیز را با هم می‌خواهم بفروشم، حقیقهً این دو تا یک چیز نیست من می‌آیم مرکب اراده می‌کنم آن را، اما در صلاة حرف‌شان درست است من کجا می‌آیم تک تک را اراده‌ی مستقله‌ی غیر ضمیمه بکنم؟ انصافاً وقتی من می‌آیم صلاة را می‌خواهم همان یک شوق را دارم، همان یک شوق را دارم. من به همزه‌ی تک تک اصلاً شوق ندارم اما در بیعین، من به تک ماشین یک شوق دارم، به تک خانه هم یک شوق دارم. چون در ترکب، ترکب حقیقی نیست. ترکب، ترکب مجازی است. اما در مرکبات حقیقی ولو به صورت ماهیت شرعی باشد این‌طور است انصافاً. ما نمی‌آییم ...

ج: نه شوق بالذات داریم، شوق بالغیر داریم.

س: نه بالعرض، بالغیر.

ج: بالغیر است.

س: ...

ج: نه شما به همزه‌ی اکبر بما اُنه شوق ندارید. خودش بنفسه شوق به آن ندارید. اما به لحاظ این‌که این باید باشد تا آن اکبر که مجموع است که به آن شوق دارید که محقق بشود فلذا شوق بالغیر پیدا می‌کنید. مثل مقدمات هم ...

س: ...

ج: نه شوق بالغیر هم چه می‌شود؟ تأکّد که پیدا می‌کند می‌شود اراده. حالا طبق یک مسلک که اراده همان شوق متأكّد است. که دیگر به جایی می‌رسد که این شوق بعث می‌کند و این فعل از شما سر می‌زند. این‌طور گفتند دیگر، حالا آقایان توی علوم عقلی این‌جوری می‌گویند خیلی از آن‌ها. حالا اختلافی هست آن‌جا، ولی یک مسلک رایج شاید همین است که اراده همان شوق مؤکّد است. شوق وقتی به سرحدی رسید که دیگر عضلات را تحریک می‌کند کار را انجام می‌دهی، آن اسمش اراده است. حالا این‌که شما می‌فرمایید من به الف خودش چیز ندارم درست است. اما به عنوان این‌که این مقدمه‌ی آن است بله. شما به نصب سلّم من حیث هو که کاری نداری، اما چون بالای پشت‌بام رفتن که شوق به آن داری، آن توقف بر این دارد، به این شوق پیدا می‌کنی.

س: یعنی بالعرض نیست بالغیر است.

ج: بله بالغیر است. بالعرض یعنی مجازاً نیست که نسبت مجازی بدهم. نه واقعاً پیدا می‌کنم شوق نسبت به آن.

س: ...

ج: نه برهان.

س: خودتان می‌فرمودید من یک اراده‌ی جدا که منشأ ... اراده‌ی آن ...

ج: همین را داریم اشکال می‌کنیم می‌گوییم آقا شما چه برهانی بر این مطلب دارید که فرمودید؟ شما می‌فرمایید من یک اراده در این جا بیش‌تر تصور نمی‌کنم در مجموع، در مرکبات. همان اراده‌ای که به مرکب پیدا می‌کنم که آن را انجام بدهم، همان اراده با همان اراده اجزاء انجام می‌شود. و دیگر این اراده‌ی مستقل، آن اراده‌ی مستقل ندارم، اشکال همین‌جاست می‌گوییم که این به چه دلیل؟ نه من چون اراده‌ی مرکب دارم، از آن طرف هم می‌بینم این مرکب لایتحقق الا به این اجزاء، از آن‌ها اراده‌ها نشأت می‌گیرد این اراده‌ها ضمیمه می‌شود. اراده‌ی این، پس ضم الارادات است. این حالا مال این‌جا. حالا باز این اشکال حالا به کجا می‌انجامد، نتیجه‌ی آن چه می‌شود؟ حالا دیگر چون وقت گذشته.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.